

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اداره آذرخش

۲۷.۰۴.۰۹ مطابق با ۷ ثور ۱۳۸۸

۷ ثور یا «غده ای سرطانی» در وجود ملت ما

امروز مصادف با سی و یکمین سالگرد سیاه روزی است که سرآغاز دورتازه و بیسابقه ای از خیانت ، جنایت و وطنفروشی در تاریخ چند هزارساله کشور ما بوده است. در این روز که کودتای ننگین و سرهم بندی شده ، عمال بیگانه را به قدرت رساند ، نه تنها دربند کشیدن ملتی سرفراز و غیور را در برنامه خود داشت بلکه تکرار خیانت در برابر جنبش های توده ای در دنیا هم بود.

اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی ، میراث «خروشچف» و هم پیمانان ریویزیونیست وی که از چند دهه به آنسوسر و سیری با دربار ظاهرشاه داشته و از طریق سردار داوود و خادم گوش به فرمان وی - ببرک کارمل - طرح های استعماری خود را در کشور ما توسعه می داد و «ستون پنجم» خود یعنی باند رسوای «خلق» - " پرچم" را ایجاد نموده و در بین جنبش روشنفکری افغانستان جاسازی نموده بود ، به بازی ها و مانورهای متوسل شد که بایست سرنگونی هم پیمان نافرمان - سردار داوود - و رویکار آمدن قماش تازه نفسی از نوکران روس را به ارمغان می آورد.

متعاقب دستگیری رهبران حزب «خلق» - پرچم: نور محمد «تره کی» ، ببرک و حفیظ الله «امین» ، اوضاع آبدستن تحول خشونتبار در سطح دولتی و اردوی افغانستان بود. به اساس شایعه آنزمان ، این حفیظ الله «امین» بود که در جریان هجوم پولیس داوود به خانه اش ، با سپردن پرزه ای به پسر خردسالش ، شرفرآغاز عملیات نظامی را برای سرنگونی رژیم سردار داوود به بیرون مخابره نمود.

گرچه صبح ۷ ثور ۱۳۵۷ آرام به نظر می رسید و کمتر می شد تصور نمود که سیه روزی مردم ما ظرف چند ساعت به نقطه عطف خود می رسد ، دربعد از چاشت بود که صدای انفجارات و رگبار مسلسل از مرکز شهر کابل به گوش رسید. جاده ها از رهگذر تهی می شدند و به جز عده ای که سقوط رژیم مطلق العنان داوود آنها را میبوهت نموده و با کنجکاوای مترصد اوضاع بودند ، مردم اکثراً سراسیمه به خانه های خود می شتافتند. و بودند کسانی که دقیقاً به سبب همین خرابی اوضاع نتوانستند زود به خانه هایشان برگردند و در هر جایی که بودند در همانجا مجبور شدند سر خود را پناه نمایند که این خود زجری بود جانکاه برای خانواده هایی که از عزیزان خود بیخبر ماندند. ولی زجرو دلهره بیشتر بسته به نداستن ماهیت تحول بود.

رژیم داوود آنقدر اختناق را تشدید نموده (نباید فراموش کرد که زندان منحوس «پلچرخی» به ابتکار داوود و به کمک دولت هند اعمار گردید) و جاسوس تربیه نموده بود که مردم جرئت سؤال راجع به اوضاع را نمی نمودند. به همین دلیل و بدلیلی که کودتاچیان «خلق» - پرچمی عمداً هویت و اهداف خود را در روزهای اول از مردم پنهان داشتند (که این خود حاکی از اعتراف شان مبنی بر موجودیت نفرت مردم نسبت به آنها بوده می تواند) ، مردم میان امید و خوشبینی و نفرت و دلهره در تذبذب قرار داشتند. و آنگاهی که کودتای نظامی موفق شد ، این اعضای باند «خلق» - پرچم بودند که جشن ها و شادمانی برپا کردند در حالیکه مردم فقط از سرنگونی رژیم داوود و بیخ کن شدن سلطه دودمان یحیی راضی و خوشنود به نظر می رسیدند. شک و تردید مردم در قسمت «خلق» ها و پرچمی ها کاملاً شعوری بود و به حق بودن نفرت شان بعداً به اثبات رسید. آن شک و تردید و نفرت و انزجار نه تلقین توسط کدام فرد یا مرجعی ونه هم زاده تخیل خود مردم بود بلکه ناشی از دو واقعیت انکارناپذیری شد: اولاً دست علنی بیگانه درس و صورت دادن نیروها و راه انداختن عملیات نظامی که سروری بیگانگان را نمایندگی می کرد نه حاکمیت ملی افغانها و اراده آزاد آنها را. ثانیاً حمله برسنن دیرین در حیات خصوصی افراد (ولوبعضاً خرافی و غیر عادلانه) که با تحقیر و با اتکا بر شکل مسخ شده یک اندیولوژی دوران ساز یعنی با اندیولوژی روبرویونیستی و با سرنیزه بر مردم تحمیل می شد.

برای استحکام قدرت باد آورده ، باند «خلق» - پرچم ، علاوه بر تصفیة حساب میان خودشان ، به زودی به جان مردم افتادند. از تشویق و ترویج جاسوسی در میان مردم (حتی کودکان به جاسوسی والدین گماشته می شدند) تا پیگرد و حبس به بهانه های مختلف و شکنجه و اعدام روز بروز جزء برنامه و عملکرد «حزب دموکراتیک خلق» می گردید و علاوه بر پخش ترس ، حس بدگمانی و بی اعتمادی را هم در بین مردم تقویه می نمود. ولی هدف جنایات «خلق» ها و پرچمی ها فقط ریشه کن ساختن ارزش های معنوی و مسموم ساختن فضای انسانی جامعه نبود بلکه خیانت و جنایت دقیقاً درکشتار و سر به نیست ساختن افراد تبلور می یافت. در زمان فرمانروائی هر کدام از رهبران بدنام «خلق» - پرچم کشتار فردی زندانیان ، اعدام های دسته جمعی و قتل عام اهالی دهات جریان داشت مگر میزان نا پدید شدن زندانیان سیاسی در مدت سه ماه رژیم فاشیستی حفیظ الله «امین» به اوج آن رسید. مأیوسیت و تضرع خانواده ها در بیرون دیوارهای زندان ، خشونت حزبی ها به مقابل آنها ، توهین اوباش منشانه حفیظ الله «امین» به زنان بیوه که خواستار معلومات راجع به شوهران شان بودند و فهرست طویل نام های اعدام شدگان به عنوان لکه ننگ ابدی برجبین مجموع اعضای باند «خلق» - پرچم نمایان است و هیچ توجیه و نیرنگی نمی تواند آنهمه ظلم و تجاوز بر حقوق انسانی را توجیه کند. که البته آن لکه ننگ برجبین بادران روسی شان هم حک است ؛ آنهایی که با پرتاب بم ناپالم و افشاندن بم های خوشه ئی «بازچه» برای معیوب ساختن کودکان معصوم دیار ما (هیچ اندیولوژی و هیچ منطقی نمی تواند این جنایت در حق کودکان را توجیه نماید) ، بدترین و رسوا ترین جنایات ضد بشری را در مدت اضافه از یک دهه در خطه آبائی ما مرتکب شدند.

«خلق» ها و پرچمی ها بعد از سقوط دولت دست نشانده روس و سقوط امپراتوری بادر سوسیال امپریالیست شان، از ترس رگبار خشم مردم به زیر دو «چتر» پناه بردند : یکی «چتر ملی» و دیگری «چتر مذهبی». گویاترین مثال آن بیکیاره «ملی» و «مذهبی» شدن داکتر نجیب بود که با نشست های خودمانی با عده ای گلچین شده صورت می گرفت و همان عوامفریبی بود که تا امروز توسط بقایای آن باند و افراد مرتجع و ساده لوح در داخل و خارج کشور به عنوان سند «مردمی» بودن آن شیاد به رخ این و آن کشیده می شود. آنچه بیش از همه بر تنفر نسبت به باند خائن و وطنفروش «خلق» - پرچم می افزاید ، همانا بی آرم بودن این گروه است که هزاران سند و ثبوت غیرقابل

انکار از جنایات شان: شکنجه و اعدام روشنفکران و دیگر هموطنان توسط باند خاین «خلق» - پرچم در حضور مستنطقین و مشاورین روسی ، گورهای دسته جمعی و هزاران هزار معیوب بمباران روس ها و نوکران شان ، و هزاران هزار کودک و بزرگسال معیوب ماین های ضد نفر ؛ هیچکدام این جنایات نابخشودنی شمه ای از وجدان را در هیچیک آنها زنده نمی سازد. این بدان معنی نیست که با «توبه ای از صدق دل» جنایات شان یکسره رفته خواهد شد بلکه به عنوان جانیان مجرم در برابر محکمه مردم باید به جنایت و خیانت اعتراف نمایند تا مردم خود آزادی قضاوت و رأی را در قسمت آنها داشته باشند.

باند «خلق» - پرچم واقعاً یک «غده سرطانی» در وجود ملت ما بوده که امتزاج آن با همتهای «مجاهد» (۸ ثوری ها) و شریک سابقه دار جنایات شان - رشید دوستم - ، و بعداً رویکار آمدن پاده های وحشی طالب و بالاخره اشغال نظامی دوباره کشور - اینبار توسط «جهان متمدن» - و روی صحنه آوردن سوگلی های نوع امریکائی و متحدین ، همه و همه را می توان به میسترن (سرایت ریشه غده سرطانی) تشبیه نمود که در صورت از بیخ و ریشه نکنند آن «غده» خبیثه ، ممکن به انحلال مطلق هویت و حاکمیت ملی ما و تجزیه خاک افغانستان بینجامد. شاید این ادعا به «خلق» - پرچمی ها توهمی از «اهمیت» بار آورد ولی «اهمیت» آنها نه «اهمیت» وجودی خود شان بلکه «اهمیتی» است که اینبار بادر امریکائی و بادران اروپائی (امروز هیچ کشور غربی از «کمونیست» بودن دیروز آنها به اصطلاح خار نمی خورد) به آنها قایل شده اند و از طریق مزدوری دوباره در پهلوی رقبای سیاسی دیروزشان در دولت کرزی است که آن باند جواسیس باز هم دمار از روزگار مردم می کشند. این خود نشان می دهد که ادعای روشنفکران ضد استعمار و ارتجاع که از سالها باینسو فریاد می زدند و می زنند که امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم با مردم شیوه برخورد یکسان یعنی زورگویانه ، آزادی کش ، فاشیستی و ضد انسانی داشته اند ، ادعای به حق و موجه بوده و تاریخ چند دهه اخیر کشور تا حال صدها ثبوت آنرا به دست داده است.

درین رابطه باید متذکر شد که اگر ایجاد رژیم «شاه شجاعی» مشخصه سیاست استعمارگران و متجاوزین غربی هم است و میراث شاه شجاع و ببرک را به حامد کرزی و شرکا انتقال داده اند ولی حمله بر سنن و خصوصیات حیات فردی را به شکل معکوس به کار گرفته اند. بدین معنی که سنن فرسوده و خرافات را اگر زمامداران فعلی علناً تشویق و ترغیب نمی نمایند ولی با سکوت در برابر آن و یا هم احتراز از زیر سؤال قرار دادن آن ، نوعی توهم آزادی به بار می آورند که بهترین وسیله تبلیغ به نفع شان بالوسیله روشنفکران خود فروخته و مطبوعات استعماری و دست نشانده می باشد (هیا هوئی فرمایشی در برابر توشیح قانون مطلقاً ضد زن درین اواخر تا اندازه ای یک استثناً است و منافع انتخاباتی با آن مزج می باشد). البته این توهم آزادی با سببیتی که نیروهای مسلح خارجی در برابر مردم در اطراف و اکناف کشور نشان داده و به طور ناگهانی حریم خانواده ها را مورد تجاوز قرار می دهند ، کاملاً نفی می گردد.

اگر دیروز، روس ها و نوکران حلقه به گوش «خلق» - پرچمی شان هر مخالف را بسته به اشرار وانمود می کردند، امروز بادران امریکائی و اروپائی شان ، هر ندای آزادیخواهانه را در گلو خفه نموده و هر مخالف با تجاوز و استعمار را در افغانستان همدست «طالب» و «القاعده» و انمود می نمایند. تو گوئی این ملت هیچ میراثی در مبارزه ضد سلطه بیگانگان نداشته است و با آغوش باز همه عساکر فاشیست «جهان آزاد» را برای اشغال کشور شان و برده سازی خود شان پذیرفته اند. زهی حقه بازی و دیده درائی!!

در پایان این دردنامه باید یادآور شد که «غده سرطانی» ۷ ثوربا وجودیکه در صورت اغماض و عطالت بیشتر عناصر با درد ، چیز فهم ، منزله از خیانت و وطنفروشی - اعم از ملی و انقلابی - منجر به مرگ یک ملت سربلند و

دشمن شکن می تواند شود ولی تفاوت آن با غده اصلی سرطان در اینست که علت بروز «غده سرطانی ۷ ثور» کاملاً آشکار بوده و خوشبختانه راه ریشه کن نمودن و علاج آنهم معلوم است. این فقط «اطباً حاذق» ملی - انقلابی اند که بایست دست به کار شده و امید نجات برای ملت دردمند، فقیر، ستمدیده و گروگان شده خود را عملاً فراهم آورند.

به امید چنان روزی!



اوج قدرت



قعر ذلت

و به امید دیدن ذلت محتوم همتاهاى امریکائى و متحدین غربى
سوسیال امپریالیزم در افغانستان!